

با یاد چهار شهید

(از دیدگاه یک گنبدی غیر ترکمن)



شهید حاجی طواق واحدی^۱

من آنها را می شناختم. با هم دیدارهایی داشتیم و گپ و سخنی؛ اما با طواق آشناتر بودم که قاضی بود، انسان کامل بود، به تمام معنی.

شنیده بودم که زندان دیده است و مبارزه کرده (یعنی هرچهارتاشان) و کار قضاوت را بوسیده تابه سرزمینش نزدیکتر باشد.

اصلا این خلق گویی رشته جانش به سرزمینش بسته است. در جای دیگر و میان مردم دیگر همچون ماهی از آب برون افتاده است. چندان جست و خیز خواهد کرد تا به سرزمینش بازگردد و این خود عشقی و علاقه ئی بی حساب را باعث می شود یا از آن سرچشمه می گیرد.

نیز گفتند که از او سلب صلاحیت قضایی شده است (اخیرا) به خاطر اعتقاداتش و مبارزه اش حتی در محیط کار... و این همه، درست یا نادرست، گویای چگونگی روش و منش اوست و شناخت مردم از او. انسانی کوشنده برای خلقش... و چنین باشد.

از زندگی و خانواده اش خبر داشتم که فرزندان زحمت و کارند و از مشقتی که برای تحصیل کشیده اند و می کشند. در محیط غریب و دشمنکام و بی ترحم شهرهای بزرگ.

در کنفرانس قانون اساسی- که جمعیت حقوقدانان بانیش بود- طواق به نمایندگی از خلقش سخن گفت. چه شیریم و صمیمی! ازجمله و لفاظی!... همچون رودی روان و غریبه، با ایمان و اعتقاد کامل و امید بزرگ. و چه برجان نشست.

شنیدم که عبدالحکیم و توماج (کمتر کسی می دانست که نامش شیرمحمد است و شهرتش درخشنده توماج. همه مراجعین- که فراوان هم بودند- فقط توماج می شناختنش) از طرف ستاد کاندیدای مجلس خبرگان شده اند، و خواندم که تمام رأی خلقشان به آنها اختصاص یافته است. بیش ترین رأی در آن منطقه و یعنی که اینان نماینده و مظهر فرد - فرد مردمشان بودند و برگزیده آنان، تا آینده و اداره سرزمینشان را رقم بزنند اما... و همه خلقهای مارا از تعیین سرنوشتشان محروم کردند.

و بعد... انتخاب شورای شهر بود. و طواق هم از طرف ستادشان تعیین شد و بیشترین رأی را آورد. خیلی از "فارس ها" هم به طواق رأی دادند که می شناختنش.

هفت برگزیده با اختلاف آرائی فاحش از ترکمنها بود. و نجابت این قوم چنان بود که سه تن از این برگزیدگان استعفا کردند تا "فارس ها" ی شهرنشین هم بتوانند به شورای شهر راه یابند و تصمیمات شورا از جانب همه گروه ها گرفته شود!

پس از هردوی این انتخابات گونه ها... من شادی و غرور پیروزی را دیدم که در سکوت و فروتنی، در سینه هاشان و عمق چشماتشان جشن گرفته بود. چرا که در هر دو بار بهترین جوانان شان را انتخاب کردند و ... اگر حاکمان دستی را که با یکدلی به سوی شان دراز شده بود بریدند، و اسفا بر حاکمان!

اکنون چهار تن نمایندگان خلق ترکمن، چهار انسان شریف و رزمنده نامردانه و سبعانه به قتل رسیده اند. اینان شهیدان راستین اند. من آن ها را می شناختم و می دانم که در زندگی، در کار، و حتی در سکوت نیز شهید بودند. هنگامی که بی سلاح و بی مراقب و بی نگهبان در کوچه و بازار و میان جمع می گشتند، هنگامی که بر نم نشسته "کاسه- کاسه" چای می نوشیدند، هنگامی که برای پیشبرد هدف شان به "مصلحت" می نشستند و در هنگام دیگر... زیرا زندگی چنین کسانی خود شهادت است.

کار سترگی در پیش داشتند و با همه کارشکنی ها و مخالفت ها تا لحظه کشتار، مردانه پای فشردند.

یادتان گرامی باد! گرامی تر باد!

گویی تمام خلق شان در آن حلقه کوچک شش نفری جمع بود. بی شک اگر این چهار تن نیز چون حاجی آخوند، هر روز در آستانه قدرتی به ثناخوانی و اطاعت می نشستند. اگر چه دست شان به خون بسیار آلوده می بود. امروز در امان بودند. اما...

من این چهار تن را خوب می شناسم. مردمشان را نیز می شناسم. بیش از چهل سال با آنان ریسته ام و ناچار همشهریم. گرچه از قوم و قبیله شان نیستم. آینده را در خشم و قهرشان می بینم. سرد و سنگین. آنان که ستم هزار ساله را تحمل کرده و زنده مانده اند، این بار هم فاجعه را تاب خواهند آورد.

سکوت و تحملتان مقدس است، خشم و "جدلتان" نیز مقدس باد.

ع- الف.

توضیح: این مقاله در مجله "کتاب جمعه ها" شماره اسفند ۱۳۵۸ چاپ شده بود. آقمیرات گورگنلی